شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان



روزنامه شهر امید و زندگی

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

۲۲ ۰۶ ۹۹

۳۶ صفحه؛ ۱۲ صفحه+۴ صفحه ورزشی

+۴ صفحه زندگی نو+۱۶ صفحه شهرآرا محله

شماره ۳۱۹۹ | ۱۰۰۰ تومان

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

Photoshahr.ir

حدیث روز

اخلاق خود را رام خوبی‌ها کنید و به بزرگواری‌ها یشان بکشانید و خود را به بردباری عادت دهید.

امام علی(ع)

رطوبت هوا ۲۳٪	۲۹° ↑ ۱۳° ↓
صبح ۱۷°	ظهر ۲۷°
عصر ۲۶°	شب ۱۹°

- اذان ظهر ۱۲:۲۸
- غروب آفتاب ۱۸:۴۳
- اذان مغرب ۱۹:۰۱
- نیمه شب شرعی ۲۳:۴۵
- اذان صبح فردا ۴:۴۷
- طلوع آفتاب فردا ۶:۱۲

کاریکاتور



قیمت بلیت مشهد-استانبول به یک میلیارد ریال رسید.

محمدرضا میرشاه‌ولد

روایت خموشی و فراموشی

چه کسی به «اعتماد همگانی» شلیک کرد؟



بهروز فرهمند
روزنامه‌نگار

یکم. حکایت برخی رخدادها در جامعه نازنین ما همان حکایت «کی بود؟ کی بود؟ من نبودم!» است. ماجرایی رخ می‌دهد، افکار عمومی را برانگیخته و متاثر می‌کند، شبکه‌های اجتماعی را می‌ترکاند، بسیاری درباره‌اش حرف می‌زنند و می‌نویسند اما درنهایت معلوم نمی‌شود چه کسی بود که برای نخستین‌بار، کبریت نیمه‌افروخته را درون انبار کاه انداخت و آن همه جنجال آفرید! بیش و کم، همه ما با این «داستان تکراری» آشنا هستیم. نیستیم؟

دوم. ماجرای حذف تصویر چند دختربچه از جلد کتاب ریاضی سوم دبستان، از همین دست ماجراهاست. تاکنون (وقت قلمی کردن این چند بند)، هیچ بنی‌بشری نیامده، بنشیند و چهره‌به‌چهره و صریح و بی‌پرده با مردم سخن بگوید و بگوید چرا و با چه انگیزه‌ای حذف کرده؟ تصمیم آیا کارشناسی بوده؟ سلیقه‌ای بوده؟ دستوری بوده؟ فردی بوده؟ گروهی بوده؟ محتوا و موضوع، مشکل داشته که حذفش کرده‌اند یا فرم و گرافیک، بهانه حذف عکس دو دختربچه شده؟ به نظر می‌رسد، «زبان در کام گرفتن» یا «در پرده سخن گفتن»، این روزها خریدار بیشتری دارد، رفیق!

سوم. پس از بالا گرفتن حرف و حدیث‌ها خبری منتشر می‌شود که می‌گوید: چون تصویر روی جلد شلوغ بود، از منظرهای «زیباشناسی» و «روان‌شناسی»، پس حذفش کردیم. باور کنید هرچه به دو تصویر، پیش از تغییر و پس از آن نگاه کردم، نتوانستم حکمت زیباشناسی و منطق روان‌شناسی‌اش را دریابم. شما بگذارید به حساب کم‌سوادی من.

چهارم. بیایید فکر کنیم تصویر، راست‌راستی، شلوغ بوده و با هم بگوییم: «ان‌شاءا... که گربه است!». خب، روشن‌تر از آفتاب است که آسان‌ترین و بی‌دردسرترین کار، حذف دخترکان است؛ آن هم از میان تصویر سه پسر و دو دختربچه. دست مریزاد به این همه فسفرسوزی! باور کنید به سلول‌های خاکستری مغز شما جفا کرده‌اند و حقتان را خورده‌اند. کاش در فیش حقوقی شما «حق خلاقیت» را ثبت و وجه‌اش را ماهیانه به حسابتان واریز می‌کردند، جرینگی!

پنجم. روایت دیگری هم، در این میان، سر برمی‌آورد که می‌گوید: حذف عکس دختربچه‌ها حذف «جنسیت دخترانه» نیست، بلکه حذف «حجاب» است. این هم یک شیوه نگریستن به موضوع است. خاصه وقتی خبر می‌رسد عکس قرآن کریم را از تصویر یک کتاب درسی دیگر حذف کرده‌اند. اما یک مسئول در آموزش‌وپرورش به خبرنگارها می‌گوید: «چون تصویر کتاب خدا در زیر تصویر تلویزیون بود، برای تکریم و نگهداشتن احترام و جایگاه آن، تصویرش را حذف کردیم.» گویا همین توضیح ساده اما شاید سر وقت، کارساز می‌افتد و ماجرای دوم، گوش شیطان کر، چندان بالا نمی‌گیرد و ختم به خیر می‌شود.

ششم. در واکنش به حذف تصویر دخترکان، برخی هم‌وطنان نیز یکدیگر را اشارت و ارجاع می‌دهند به زنده‌یاد مریم میرزاخانی، ریاضیدان نامدار، و چاپ چند کتاب درباره‌اش در آن سوی آب‌ها و این پرسش که ما در کشور خودمان و در کتاب‌های درسی فرزندان، برای این نخبه وطن چه کرده‌ایم؟ به گمانم، یادآوری درستی است، هرچند «خودسوزی و غریب‌نوازی» و «غازپنداری مرغ همسایه» در جامعه ما حکایت دیرینه‌ای است و کیست که این را نداند؟

هفتم. بیشتر حرف و حدیث‌ها در فضای مجازی کشیده می‌شود به سمت و سوی «تبعیض جنسیتی»؛ اینکه به دختران و زنان در جامعه ما جفا شده و می‌شود و امکانات و بهره‌ها و فرصت‌ها به اصطلاح، «پنجاه‌پنجاه» و برابر نیست. باور کنید هرچه فکر می‌کنم، نمی‌توانم وجدان را زیر پا بگذارم و پای خودم را در یک کفش کنم و بگویم: چنین نبوده و نیست! هرچند، خداوکیلی، این را هم نمی‌توانم بگویم که برای کاهش تبعیض جنسیتی، هیچ کاری انجام نشده و جامعه ایرانی برای کمترشدن این اختلاف‌های نابجا و عدالت‌ستیزانه، کاری نکرده است و گامی به پیش برنداشته.

هشتم. از سوی دیگر اما برخی می‌گویند: «به آمار قبولی دختران ایرانی در دانشگاه‌های کشور خودمان نگاه کنید که گاه، از آمار قبولی پسرها جلو زده.» قبول! اما به گمانم، این هم در جای خودش و البته برای هر دو جنس زن و مرد، چندان فضیلت و برتری‌ای نیست؛ خاصه در جایی که برنامه‌ریزی درستی برای آدم‌های سرازیر شده از سرسره خروجی قیف دانشگاه نداریم. هرچند، این روزها قیفمان هم دیگر، چندان قیف نیست!

نهم. به بحث خودمان برگردیم. از «شفافیت» و «تصمیم کارشناسی» و «افکار عمومی را شوخی و بازیچه نپنداشتن» در کشورداری، به جز شعار، چه می‌دانیم؟ بد نیست این سه کلیدواژه را به ذهن بسپاریم/ بسپارند.

دهم. علت حذف تصویر دخترکان، هر چه بوده، این واقعیت را بار دیگر به یک‌یک ما نشان می‌دهد که «اعتماد» ذره‌ذره جمع می‌شود اما می‌تواند ناگهان و یک‌جا فرو بریزد و بشکند و پودر شود و جز خواب و خیال و افسانه‌ای از آن، برجا نماند. پس بیایید در این روزگار بی‌اعصابِ کرونایی، درکنار تندرستی خودمان، بیشتر نگران این «گوهر گرانبها» باشیم.

روز/داخلی/مشهد

نسل ما، نسل اونا



امیراطهر سهیلی
فیلم‌ساز

آقاجون روی تخت نشسته است، خیره به پنجره‌ای که از تختش فاصله دارد. روی درخت آن سوی پنجره دو گنجشک بالا و پایین می‌پرند. از درون آشپزخانه صدای زن‌ها به گوش می‌رسد. صدای زنگ در. کسی آیفون را می‌زند و در را می‌گشاید. آقاجان نگاهش را به خالی در می‌چرخاند. کسی نیست. منتظر است. کسی نمی‌آید.

آقاجان: اشرف! اشرف!

صدای اشرف: جانم آقاجون!

آقاجان: کی بود؟

صدای اشرف: بچه‌هان.

آقاجان: نوه‌ها؟

صدای اشرف: نه بچه‌های نوه‌ها. نوه‌ها که دیگه بچه نیستن آقا. نوه‌ها بابا و مامان شدن. ما بچه‌هاتونم ننه‌بزرگ مامان‌بزرگ شدیم.

آقاجان: چی کار دارن؟

صدای اشرف: امروز همه اینجان. روز اول مدرسه‌هاست. جشن گرفتیم براشون.

آقاجون: مگه برج تموم شده؟

صدای اشرف: نه آقاجون. مدرسه‌ها رو وسط شهریور باز کردن.

آقاجون: که چی؟

[اشرف سینی چای به دست وارد هال می‌شود. سینی را جلو آقاجون می‌گذارد.]

اشرف: چون کروناست گفتن مدرسه‌ها رو زودتر باز کنن.

آقاجون: اگه به خاطر کرونا باشه که نباید مدرسه‌ها رو باز کنن.

اشرف: به خدا من وزیر آموزش و پرورش نیستم. این یکی دیگه به من ربطی نداره.

[آرش به‌سرعت از حیاط داخل خانه می‌آید. به سمت آقاجون می‌دود. موبایل را به او نشان می‌دهد.]

اشرف: الکل بزن به اون گوشی. خطرناکه. بعدم چند بار بگم اینکه «کال اف دیوتی» رو رد کردی اصلا برای آقاجون جذاب نیس.

آرش: به خدا اگه بتونی یه بار دیگه اسمش رو بگی من تمام بازی‌هام رو پاک می‌کنم.

آقاجون: با مامانت درست صحبت کن.

آرش: خوب خودش اذیت می‌کنم. اسم بازیه رو هم نمی‌تونه بگه.

اشرف: اول درست گفتم. ده بار دیگه هم بخوام بگم می‌تونم درست بگم.

آرش: اون رو امیر برات نوشته. آبروت رو حفظ کرده.

آقاجون: مودب باش. بیا نشون بده مرحله چندی.

آرش: مرحله نیست آقاجون. باز توی اینستاگرام ریختن می‌گن باید مدرسه‌ها رو تعطیل کنن.

آقاجون: مگه مدرسه‌ها رو باز کردن؟

اشرف: الان گفتم بهتون.

آقاجون: خوب اگه مدرسه بازه تو اینجا چی کار می‌کنی؟

زهرا (دختر دیگر آقاجون و خاله آرش): [وارد می‌شود.] به بهانه کرونا نرفته.

مرضی (دختر بزرگ آقاجون و خاله بزرگ آرش): [وارد می‌شود.] اینا کار خودشونه. کرونا هم تموم شده.

نمی‌گن تا مردم نریزن تو خیابون وگرنه مدرسه باز نمی‌کردن. باید تعطیل می‌کردن.

زهرا: مجبور بودن بالاخره باز کنن.

اشرف: خب چرا زودتر باز کردن؟

مرضی: کار خودشونه.

آقاجون: شما همه اینجا چی کار می‌کنین؟

اشرف: آبجی مرضی نذر کرده اگه مدرسه‌ها باز بشه همه بچه‌مدرسه‌ای‌ها رو ناهار دعوت کنه اینجا، من براشون هویج‌پلو بپزم.

آقاجون: همه چیزمون به همه چیزمون میاد. اول مهرمون شده پونزده شهریور. وسط مریضی به‌جای تعطیلی همه‌چی زودتر وا شده. به جای نذر سلامتی نذر می‌کنن که بچه‌ها برن مدرسه... [به طعنه] بعد این نذر خسته‌ت نمی‌کنه مرضی؟

مرضی: مهم نذره. الان سه تا دیگ شله نذر کردین وسط مسجد. شما نذر کردین، یکی دیگه می‌پزه، یکی دیگه می‌خوره. منم نذر کردم. مهم نذره آقا.

آقاجون: همه چی‌مون به همه چی‌مون میاد.

زهرا: امروز آقا از دنده چپ پا شده.

مرضی: جوش نزن آقا. اینا کلک ویروس رو کندن، وگرنه هیچ آدم عاقلی همچین کاری نمی‌کنه.

آرش: اگه کلکش رو کنده بودن که خودشون با پیام ویدئویی سال تحصیلی رو شروع نمی‌کردن. مثل هر سال می‌رفتن یه مدرسه‌ای یه چکشی به یه آهنی می‌زدن.

اشرف: حرف سیاسی نزن.

آرش: ای بابا. هی می‌گن نزن، نکن، نگو، همه‌چی‌ام که ماشالا سیاسیه. از آهنگ گوش دادنمون تا مدرسه رفتنمون. کلا ما تو علوم سیاسی غرق شدیم.

زهرا: هر دفعه هم بدتر می‌شه. الان باید بگی طفلک بیتا و سهراب و پرنیا. چه می‌فهمن کلاس اول و مدرسه یعنی چی!

مرضی: الان که رفتن مدرسه.

زهرا: اسم این رو می‌ذاری مدرسه؟

آرش: خوش به حالشون.

آقاجون: یه نصف شبی اشرف بچه بود. داشت تو اتاق می‌گشت. گفتم چی شده؟ گفت عروسکم رو تو انبار گم کردم. گفتم خوب تو انبار گم کردی، چرا اتاق رو می‌گردی؟ گفت انبار هم تاریکه هم ترسناک. همینه دیگه؛ همه چی‌مون به همه چی‌مون میاد.

[در خانه باز می‌شود. چند کودک خردسال به درون خانه می‌دوند. سهراب، بیتا، الینا، طاها، محمدحسین و پرنیا. نبیره‌های آقاجون. به‌سمت آقاجون حمله می‌کنند و خود را در آغوش آقاجون رها می‌کنند.]

زهرا: بچه‌ها واستین الکل بزنم به دستتون.

آقاجون: [می‌خندد.] اگه نسل شما هر روز یه چیز جدید می‌بینن، نسل ما به همه‌چیز عادت کرده. از قشون روسی تا کرونا.

مشهد قدیم

رعنه‌هایی که دوچرخه پنچر می‌کرد



محمود ناظران‌پور
تاریخ‌پژوه

در زمین‌های کشاورزی یا زمین‌های دیگر، همچنان که گیاهان سبز می‌روید، خارها هم رویش دارند. در زمین‌های اطراف مشهد، گونه‌های مختلفی از خار رشد می‌کند که در گویش مشهدی هر کدام اسمی دارند. نام چندتایی از آن خارها را می‌نویسم و درباره‌شان مختصری توضیح می‌دهم.

خارخسک: این خار، در طبیعت اطراف مشهد، فراوانی زیادی دارد و عرق آن هم برای بیماری پروستات مناسب است. قدیم که دوچرخه سوار می‌شدیم این خار بسیار اذیتمان می‌کرد؛ چون می‌توانست دوچرخه‌ها را پنچر کند. خارخسک، رنگ خاک است و شاخه‌هایش روی زمین رشد می‌کند. راه‌ها در قدیم مثل حالا نبود که به خاطر تردد فراوان ماشین‌ها کوبیده شده باشد. راه‌ها عمدتا به اندازه‌ای پهنا داشت که احشام بتوانند از آن گذر کنند. با دوچرخه باید از همان مسیر باریک حرکت می‌کردیم. خارخسک هم کناره‌های راه‌ها می‌رویید و رعنه (شاخه) می‌دواند. خارهای خارخسک هم مثل نخود است. یک حجم کوچک توپی‌شکل که از هر طرفش خار دارد و اصلا از روی شکل آن است که خارهای فلزی درست کرده‌اند که بعضا قاچاقچی‌ها برای نامناسب‌کردن راه‌ها، پشت سرشان روی جاده‌ها می‌پاشند.

خار مغولی: احتمالا همان خاری است که در زبان معیار «خار مغیلان» گفته می‌شود که البته ارتباطی هم به مغول ندارد و درواقع مخففشده «ام‌غیلان» به معنی مادر غول‌هاست. بوته خار مغولی، از سطح زمین بلندتر است و در ساق پا فرو می‌رود یا به لباس‌ها می‌چسبد.

خارغوزه: خاری است که غوزه‌هایش درست مثل غوزه پنبه است و بغل غوزه‌هایش پر از زائده‌های خارمانند است.

خار لته: این خار، دارای جوانه‌های بلندی است و بر سر هر یک از آن جوانه‌ها، خاری گل‌مانند و درشت قرار دارد.

خارشتری: همان خاری است که عرق معروف خارشتری را از آن می‌گیرند. این خار، بسیار موردعلاقه شترهاست. ترنجبین را هم از همین خار می‌گیرند که مزاج خنک دارد و در قدیم به نوزادهایی که زردی داشتند، می‌خوراندند.

خاریجه: از خانواده بادام کوهی است و بوته‌های آن معمولا در همه دشت‌ها و از جمله در طبیعت اطراف مشهد، می‌روید. این خار برای سوزاندن بسیار مناسب بوده و به‌عنوان سوخت تنور کاربرد داشته است.

خارکنگر: خارکنگر، خاری است که از رشد بوته کنگر حاصل می‌شود. ساقه‌های جوان آن که همان کنگر باشد، مصرف خوراکی دارد. این خار ساقه بلندی دارد و با گل‌های بنفشش شناخته می‌شود. گل‌های خارکنگر، معطر هم هست.

علاوه بر این‌ها یک خار دیگر هم در اطراف مشهد می‌روید که مشهدی‌ها اسم جالبی برای آن انتخاب کرده‌اند. خاری است بوته‌ای، با شاخه‌های درهم‌وبرهم که سگ‌ها علاقه ویژه‌ای به آن دارند. سگ‌ها وقتی از کنار این خار رد می‌شوند، حتما رویش ادرار می‌کنند. برای همین هم اسم این خار را گذاشته‌اند خار شاش‌سگی... در قدیم از این خار برای ساختن «چپر» استفاده می‌شدکه وسیله‌ای برای خرمن‌کوبی بود. بوته‌های خار را جمع کرده، لگد می‌کردند، زیر و بالایش شاخه می‌گذاشتند و شاخه‌ها را با نخ به هم می‌بستند. چپر که آماده می‌شد آن را با ریسمان به گاو می‌بستند. یک نفر هم سوار چپر می‌شد و خرمن را می‌مالاند. سپس یک گردونه را به گاو می‌بستند و روی خرمن می‌چرخاندند که این کار در گویش مشهدی «گوگردو» (گاوگردان) نام داشت. با مالاندن خرمن، دانه‌ها از غلافشان بیرون می‌آمد و آن وقت می‌شد با باد دادن، دانه‌ها را از کاه جدا کرد.

علاوه بر خارها، علف‌های هرز هم هر کدام در گویش مشهدی اسمی دارند. مثل علف «سلام علیکم» که بسیار پررویش است و هرچه بوته‌های آن را می‌کنی، باز سبز می‌شود و خودش را نشان می‌دهد؛ برای همین هم اسمش را سلام علیکم گذاشته‌اند. «قیاق» هم از علف‌های هرز است و دو گونه دارد؛ قیاق و نرقیاق؛ که نرقیاق درشت بوده و ریشه افشان دارد. علف‌های هرز دیگر در این منطقه عبارت‌اند از: خرفه، فریز، سلمه، تلخک و.... در این میان تلخک دارای دو گونه است: تلخک باغی و تلخک دانه‌ای که دانه‌هایی سیاه دارد و برای دیابت مفید است.

«گل کاجیره» (گلرنگ) هم از جمله گیاهان خودروست که در مزارع می‌روید و کلاله آن شبیه زعفران است. در قدیم از آن به عنوان غش زعفران استفاده می‌شد. روستایی‌ها این گل را روی نان می‌پزند و استفاده می‌کنند.

بریده خوان

توالیِ ملال‌انگیزِ لحظه‌های زمان

ازدواج کنی، پشیمان می‌شوی؛ ازدواج نکنی هم پشیمان می‌شوی؛ یا ازدواج می‌کنی یا ازدواج نمی‌کنی، به‌هرحال پشیمان خواهی شد... به زنی اعتماد کنی، پشیمان می‌شوی؛ به زنی اعتماد نکنی هم پشیمان می‌شوی؛ یا به زنی اعتماد می‌کنی یا به او اعتماد نمی‌کنی؛ به‌هرحال پشیمان خواهی شد. خودِ ارحلق آویز کنی یا نکنی، به‌هرحال پشیمان خواهی شد. این آقای محترم که می‌بینید خدایِ فلسفه است و عصاره‌ی همه‌ی تاریخ فلسفه. این نه‌فقط در لحظه‌های معینی استَ که من همه چیز را، به قول اسپینوزا، از منظر ابدیت می‌نگرم، بلکه من پیوسته از منظرِ ابدیت «زندگی می‌کنم». خیلی‌ها هستند که خیال می‌کنند این‌طوری زندگی می‌کنند، چون بعد از آنکه یکی از دو کاری را که می‌توانستند بکنند، انجام دادند، این اضداد را با هم ترکیب می‌کنند یا میانشان وساطت می‌کنند. ولی این بدفهمی است؛ چراکه ابدیتِ حقیقی نه در پسَ یا این/ یا آن بلکه در برابرَ آن ایستاده است. بدین قرار ابدیتِ آنان چیزی نخواهد بود الا توالیَ ملال‌انگیزَ لحظه‌های زمان؛ چراکه آنان گرفتارَ حسرتی مضاعف خواهند شد. فلسفه‌ی من دست‌کم آسان‌فهم است و دستیاب، آخر من فقط یک اصل دارم و بس؛ حتی از آن هم پایم را فراتر نمی‌گذارم... من از هیچ اصلی آغاز نمی‌کنم و پاپیش نمی‌گذارم؛ که اگر می‌گذاشتم پشیمان می‌شدم. پس اگر شنونده‌ی محترمی خیال برش دارد که در گفته‌های من چیزَ به‌دردبخوری هست معلوم می‌شود که هیچ استعدادِ فلسفه ندارد؛ اگر هم خیال کند در بحثِ من هیچ حرکتِ رو به جلویی هست، نتیجه همان است که گفتم... ولی از آنجاکه من هرگز آغاز نمی‌کنم، هرگز نمی‌توانم توقف کنم...



یا این یا آن
نوشته سورن کیرکگور
ترجمه صالح حسینی
قیمت ۷۴ هزار و ۲۵۰ تومان

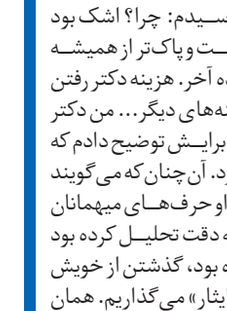
۲۲ شهریور ۱۳۹۹

تاریخ‌نگار

شهادت شیخ محمد خیابانی

رضا سلیمان نوری

ایران در سال‌های پایانی سده گذشته، شاهد انقلاب‌های مردمی گوناگونی بود که مشهورترین آن‌ها ۴ قیام کوچک جنگلی در گیلان، کلنل پسیان در خراسان، دلیران تنگستان در منطقه عمومی بوشهر و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان است. بین این ۴ قیام حرکت خیابانی دارای ویژگی خاصی بود. شیخ‌محمد خیابانی پس از خلع محمدعلی‌شاه از سلطنت، در سی‌سالگی در حالی که رهبر جناح تجدد حزب دموکرات و سردبیر روزنامه تجدد بود، به‌عنوان نماینده مردم تبریز راهی مجلس شورای ملی شد. او با اولتیماتوم روسیه در مجلس دوم و قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله با دولت انگلستان مخالفت کرد. او پس از قبول قرارداد ۱۹۱۹ از سوی دولت ایران، با این اعتقاد که کشور نیاز به تحولی بزرگ دارد، در تبریز دست به قیام زد؛ اعتقادی که ناشی از حضور وی در چرخه مدیران مشروطه‌گرای پس از دوران مظفرالدین‌شاهی بود. این قیام بیش از ۵ ماه ادامه داشت اما به‌دلیل کمی نیرو و همکاری قزاق‌های مستقر در شهر با قوای اعزامی از مرکز شکست خورد. شکستی که در روزی چون امروز یعنی ۲۲ شهریور سال ۱۲۹۹ شمسی با شهادت شیخ‌محمد خیابانی نهایی شد. گفتنی است شیخ‌محمد خیابانی داماد مرحوم حاج سیدحسین خامنه‌ای، پیشنماز مسجد جامع تبریز و پدربزرگ رهبر معظم انقلاب، است و به روایت ساده‌تر شیخ‌محمد خیابانی شوهرعمه مقام معظم رهبری است.



نگاه هشتم

من دکتر نمی‌آیم!

غلامرضا بنی‌اسدی

«حواسم به پرسش پسرم نبود. وقتی پرسید هزینه دکتر رفتن من چقدر می‌شود، گفتم خیلی بیشتر از هزینه ویزیت و دارو... چیزی نگفت بعد این پرسش و پاسخ تا به خانه رسیدیم.» این را پدری می‌گفت که کلماتش خیس می‌خورد در اشکی که از چشمش می‌آمد و ادامه داد: به خانه که رسیدیم، میهمان داشتیم و میان میهمانان حرف حقوق پیش آمد و به کاهش حقوق رسید و اینکه فلان مبلغ کم شده است. اواخر شب که میهمانان رفتند، پسرم گفت: نمی‌خواهد دکتر برویم! پرسیدم: چرا؟ اشک بود که کلمات پسرم را می‌شست و پاک‌تر از همیشه می‌گفت: حقوقت کم شده آخر. هزینه دکتر رفتن هم اضافه می‌شود بر هزینه‌های دیگر... من دکتر نمی‌آیم. شانه‌هایم لرزید. برایش توضیح دادم که آن ماجرا ربطی به ما ندارد. آن‌چنان که می‌گویند هم حقوقی کم نشده، اما او حرف‌های میهمانان را شنیده و در ذهن خود به دقت تحلیل کرده بود و نتیجه‌ای که به بدان رسیده بود، گذشتن از خویش بود. همانی که اسمش را «ایثار» می‌گذاریم. همان مولفه بزرگی که ما را از سایر فرهنگ‌ها و ملل، متمایز می‌کند. پدر گفت به موهبت وجود فرزندی چنین خدا را شکر کردم اما... امایش را من می‌نویسم؛ آن پدر را دست به دهان می‌رسید و می‌توانست هزینه کند برای پسرش اما مسئولان محترم به فکر پدرانی باشند که در شرایطی چنین، جز عرق شرمی که نه فقط بر پیشانی، که بر همه وجودشان می‌نشیند، چیزی ندارند. آنانی که در هر نهاد و اداره و سازمانی، حقوق کارکنان به اشاره قلم و سخن آنان بسته است برای خدا مواظب ماجراهایی چنین باشند. شاید بیماری در خانه داشته باشد کارگر و کارمند شما، شاید...

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

بهتر است به‌جای استفاده از جمع‌های مکسر، در فارسی‌نویسی کلمه‌ها را با نشانه جمع فارسی جمع ببندیم.

موردها، تفسیرها، کتاب‌ها، مدرسه‌ها، محفل‌ها، عالمان، کاسبان، مصداق‌ها، هدیه‌ها، شغل‌ها، خادمان و...

#زین_قند_پارسی